

زاویه

دوشنبه **•** ۴ بهمن ۱۳۹۵ **•** سال چهاردهم **•** شماره ۲۷۸۴ **•** ۹

شرق روزنامه

گزارش

گزارش میدانی «شرق» از سبک زندگی مردم برج نشین

در بازی سایه برج‌ها

سعید برآبادی: اول فکر می‌کنی که تا کوه راه کمی باقی مانده، اما وقتی که خیابان آصف را می‌آبی بالا و از راه‌های پیچ‌دریچ منتهی به شمال شهر می‌گذری، می‌بینی که اینجا، روی کوه است: «اصلا تا همین ۵۰، ۴۰ سال پیش اینجا جز همین کاخ سعیدآباد، هیچ چیز دیگری نداشت. یک باغ بزرگ بود مرکب از باغ‌ها و باغچه‌های کوچک. چندان هم خانه ویلایی داشت که پر از مرغ و خروس بودند و فراش و نگهبان داشتند؛ یعنی که مال اعیان هستند، غیر از اینها چیز دیگری نبود. ولنجک یک قریه کوچک بود که اینجاها تمام می‌شد و آن طرف رودخانه، اسمش می‌شد زعفرانیه. همین. حالا بیا و ببین!» راننده خطی تجریش- انتهای آصف، به زحمت دنده پراید را جا می‌زند، ماشین خرخر می‌کند و با تیک آف روی آسفالت‌های یخ‌زد، چندقدمی می‌رود جلو و دوباره می‌ایستد؛ می‌ایستد پشت صف طولانی ماشین‌ها، خیابان پر از پنجره‌های کِیپ شده است و مردمی که در شمالی‌ترین نقطه تهران، زیر پای البرز زندگی می‌گذارند با ماسک‌هایی بر دهان، چشم‌درچشم درختانی هستند که هر روز به بهانه ساخت ساختمانی مرتفع، سربریده می‌شوند.

خاک‌را به قیمت طلا می‌کنند نه به هنر

زعفرانیه همچون نامش، به طلا بدل شده؛ نه طلای سرخ که خاکی طلا قیمت هر مترمربع مسکونی در این محله تاریخی چنان بالاست که بسازوفروش‌ها به آن حمله کرده‌اند. هر گوشه از محله، ابر جرتقیل‌ها سر از گودال خاک بیرون آورده‌اند و در آسمان شناورند: «ما شما را دعوت کردیم اینجا تا خودتان از نزدیک ببینید. ببینید که این جرتقیل چطور روی خانه‌های ما در حال حرکت است. آیا نباید قانونی در این زمینه وجود داشته باشد؟ حتما ما باید زیر سقوط این‌همه آهن له شویم تا مسئولان شهری دلشان به رحم بیاید؟» پروزه‌ای ۱۸ طبقه (پنج‌طبقه زیر زمین، یک طبقه پیلوت و ۱۲ طبقه روی زمین- در انتهای یک کوچه چهارمتری به نام سروستان در حال ساخت است. فضای دور کارگاه را محصور کرده‌اند و دوربین‌های مراقبتی هرگونه تحرکی را گزارش می‌دهند، اما خبری از نگهبان یا مراقبی که بخواهد جان مردم، بچه‌ها و عابران بی‌خبر از همه‌جا را محافظت کند، نیست حتی کسی نیست که نسبت به پارک ماشین‌ها در حاشیه این حصار که هر لحظه احتمال سقوط به قطر ۱۵ متری گودال را دارد، هشدار دهد. مردم به آرامی سربالایی خیابان مینا را با ماشین یا پای پیاده می‌روند و می‌ترسند از روزی که این مجتمع ۱۸طبقه‌ای با صدها نفر ساکن جدید افتتاح شود و شلوغی، چاشنی سربالایی خیابان محل زندگی‌شان شود: «الان در حاشیه این کوچه تنگ، به حد کافی ماشین و منزل مسکونی داریم که دیگر جایی برای ساختمان جدید نباشد، اما بسازوفروش‌ها راه‌اش را یاد گرفته‌اند. یک مجوز می‌گیرند مثلا برای ۱۸ طبقه و بعد بیشتر می‌سازند و جریبه‌اش را پرداخت می‌کنند. شهرداری هم که مسئول دادن مجوز است، اصلا به این مسائل دقت نمی‌کند». هر متر نوساز در زعفرانیه، تقریبا ۱/۵ برابر واحدهای قدیمی می‌ارزد. واحدهای جدید هم عموما کوچک‌تر و برای مشتری‌ها قابل‌دسترس‌تر هستند. همین باعث شده که زعفرانیه در این سال‌ها به‌عنوان یکی از مدعیان گران‌قیمت‌ترین محله تهران باقی بماند و خاکش طلا شود.

زندگی پشت پنجره‌های بسته

نرسیده به ساعت دو، همین کوچه‌ها و خیابان‌های تنگ و باریک غلغله می‌شود. انبوه زنان خانه‌دار و مردهای مضطرب موبایل‌به‌دست می‌آیند و جلو چند مدرسه و مرکز آموزش اینجا صف می‌کشند. یکی از رانندگان سرویس مدارس توجیهی برای این ترافیک دارد: «مدرسه‌های اینجا خیلی معروفن. همه از آنجا زن تا ته تجریش بچه‌هاشون رو میارن اینجا. دسترسی هم زیاد داره؛ مثلا از سمت تجریش هم میشه واردش شد، از سمت پارک‌وی و ولنجک هم میشه اومد این طرف، پس هر طرفی که بسته باشه، به طرف دیگه هست و همین باعث میشه برای خیلی‌ها ثبت‌نام بچه‌شون تو این مدرسه‌ها راحت‌تر باشه». همین باعث شده که زعفرانیه صاحب گران‌ترین مدارس تهران هم باشد؛ مدرسی که دانش‌آموزانش چندان فرقی با دانش‌آموزان مدارس دیگر نداشته باشند، اما محل درس خواندن‌شان، پز خانواده به حساب بیاید. «ما اینجا مدرسه‌هایی داریم که ۲۰ تومن از بچه‌ها پول می‌گیرند. فرقی بچه‌های ما را کجا ببینید، از همین خیابان باشند یا از شهران، مهم این است که باید استطاعت این پول را داشته باشند. یک سال بعد هم خانواده‌اش اسباب‌کشی می‌کنند و می‌آیند دم مدرسه یک خانه بزرگ اجاره می‌کنند یا یک خانه کوچک می‌خرند. وقتی که اینجا رهن حداقل ۲۰۰ میلیون تومن است، فرقی ندارد از این حرف‌ها». لحظه تعطل‌شدن مدرسه‌ها، کمی بعد از اذانی است که صدایش از مسجدجامع قلهک همین پارک بازی می‌کرده، حالا راست و چپ می‌رود پاساژ. خب اگر به شهرداری اعتراض کنیم می‌گویند رفتن بچه‌های شما به پاساژ چه ربطی به ما دارد. درست هم می‌گویند چون فکر نمی‌کنند که دلیل اینن پاساژگردی‌ها، این ویرازدادن ماشین‌ها توی خیابان‌های تنگ و باریک اینجا چیست؟ طبیعی هم هست، وقتی که پول می‌گیرند و اجازه ساخت‌وساز می‌دهند، باید هم توجیهی به نتیجه این ساخت‌وسازها نداشته باشند.

اینجا تنها جایی از سرزمین

ماست که بی‌توجه به نشست زمین و دیگر مسائل اقلیمی، مجوز ساخت برج‌هایی با طبقات سربه‌فلک‌کشیده صادر می‌شود و هرروز سایه‌ای تازه به سایه‌های افراشته روی درختان سربریده اضافه می‌شود. یک روز می‌روند سر خیابان و با هزارو ۵۰ تومن خودشان را می‌رسانند به تجریش و یک روز دیگر، سه ساعت پشت ترافیک این پاساژ و آن مال می‌مانند و آخر هم منصرف می‌شوند از رفتن. اینجا تا کوه راهی باقی نمانده، کوه زعفرانیه اما کوه مشکلات است و بس.

دریچه

پارکی که فروخته شد

تغییر سبک زندگی، نرم‌نرمک اتفاق می‌افتد. این‌طور نیست که یکهو، اهالی یک محل تصمیم بگیرند فلان وسیله را استفاده کنند یا اهالی فلان محله تصمیم بگیرند، بهمان حرکت مدنی را کنار بگذارند. اگر زعفرانیه با مشکل جای پارک همراه است، بخشی از آن ناشی از تصمیمات مدیران شهری است که در این چند سال به مردم این محله باکلاس تحمیل شده: «اینجا ما یک پارک خوب داشتیم که اسمش ارغوان بود. از این پارک حالا چیزی نمانده، شهرداری متربه‌متر آن را دارد می‌فروشد، من سوآلم این است که شرکت بیمه وسط پارک چه‌کاری دارد؟ چرا باید ساختمان‌های اداری را بیاورند توی پارک‌ها؟ ماشین‌های این مجموعه اداری قرار است کجا پارک شوند؟»

روی در مجتمع‌های کوچک و بزرگ خیابان اعجازی و کوچه ارغوان، تابلو پارک‌منوع نصب شده و این یعنی فشار روانی بیش‌ازحدی که مردم این محله به‌خاطر پارک‌های غیراصولی یا پارک ماشین‌ها جلو در خانه‌هایشان تحمل می‌کنند. اینجا را بگذارید کنار، دسترسی‌های عجیب‌وغریب زعفرانیه که هرروز کمتر و اندک‌تر می‌شود؛ تقریبا دیگر اینجا پیاده‌روی بی‌عصر شده است، بخش عمده‌ای از این پیاده‌روها به‌خاطر ساخت مجتمع‌های مسکونی که سال‌هاست لابلایکلیف مانده‌اند بسته شده، بخش دیگری از پیاده‌روها در اشغال خانه‌هایی است که دارند عملیات تخریب و نوسازی انجام می‌دهند، یکی‌سری از خیابان‌های ما هم که اصلا پیاده‌رو ندارند. اینجا ما مسجد قلهک را داریم، چندتا مدرسه و مهدکودک داریم، کلی سالنمدن داریم که پیاده‌روی براشان تفریح اجابی به حساب می‌آید، اما همه اینها گرفته شده و کسی هم نمی‌تواند اعتراض کند». وقتی صدای اعتراض مردم

به جایی نرسد، آرام‌آرام می‌روند به سمت تغییر سبک زندگی برای مقابله؛ مثلا به‌جای آنکه اعتراض بیهوده کنند به پارک ماشین‌های غریبه، روی پل‌ها و ورودی‌ها را استون می‌زنند یا وقتی که اعتراضشان به ساخت‌وساز در پارک به جایی نمی‌رسد، راه‌شان را کج می‌کنند و به‌جای پارک‌گردی، پاساژگرد می‌شوند: «در سه نقطه از زعفرانیه، شما پاساژها و مال‌های بزرگی می‌بینید که سبک زندگی بچه‌های ما را عوض کرده است. من به‌عنوان مادر این بچه‌ها کاری ندارم به اجناسی که در این مجتمع‌ها فروخته می‌شود، بالاخره آنها ضوابط خودشان را دارند، اما بچه من که در دوره راهنمایی در همین پارک بازی می‌کرده، حالا راست و چپ می‌رود پاساژ. خب اگر به شهرداری اعتراض کنیم می‌گویند رفتن بچه‌های شما به پاساژ چه ربطی به ما دارد. درست هم می‌گویند چون فکر نمی‌کنند که دلیل اینن پاساژگردی‌ها، این ویرازدادن ماشین‌ها توی خیابان‌های تنگ و باریک اینجا چیست؟ طبیعی هم هست، وقتی که پول می‌گیرند و اجازه ساخت‌وساز می‌دهند، باید هم توجیهی به نتیجه این ساخت‌وسازها نداشته باشند.

بزرگی می‌بینید که سبک زندگی بچه‌های ما را عوض کرده است. من به‌عنوان مادر این بچه‌ها کاری ندارم به اجناسی که در این مجتمع‌ها فروخته می‌شود، بالاخره آنها ضوابط خودشان را دارند، اما بچه من که در دوره راهنمایی در همین پارک بازی می‌کرده، حالا راست و چپ می‌رود پاساژ. خب اگر به شهرداری اعتراض کنیم می‌گویند رفتن بچه‌های شما به پاساژ چه ربطی به ما دارد. درست هم می‌گویند چون فکر نمی‌کنند که دلیل اینن پاساژگردی‌ها، این ویرازدادن ماشین‌ها توی خیابان‌های تنگ و باریک اینجا چیست؟ طبیعی هم هست، وقتی که پول می‌گیرند و اجازه ساخت‌وساز می‌دهند، باید هم توجیهی به نتیجه این ساخت‌وسازها نداشته باشند.

اینجا تنها جایی از سرزمین ماست که بی‌توجه به نشست زمین و دیگر مسائل اقلیمی، مجوز ساخت برج‌هایی با طبقات سربه‌فلک‌کشیده صادر می‌شود و هرروز سایه‌ای تازه به سایه‌های افراشته روی درختان سربریده اضافه می‌شود. یک روز می‌روند سر خیابان و با هزارو ۵۰ تومن خودشان را می‌رسانند به تجریش و یک روز دیگر، سه ساعت پشت ترافیک این پاساژ و آن مال می‌مانند و آخر هم منصرف می‌شوند از رفتن. اینجا تا کوه راهی باقی نمانده، کوه زعفرانیه اما کوه مشکلات است و بس.



عکس: سعید برآبادی، شرق

همه ما زنده‌به‌گور شده‌ایم

فاجعه زیست‌محیطی با مجوز شهرداری

برج‌سازی و شهرسازی را در کوچه‌پس‌کوچه‌های شمیرانات داد تا فارغ از اینکه جایی برای نفس‌کشیدن و عبور سالمندان و مردم محلی و کودکان باشد، مدام برابیمان پیامک بیاید که بشتابید. آپارتمان ۳۰۰ متری با ویو عالی در انتظار پول‌های میلیاردی شماست؟

چند بار به تاراج می‌رویم؟

پشتوانه مالی بیشتر برج‌سازی‌هایی که در چند دهه اخیر با سرعتی سرسام‌آور و به مدد مدرن‌ترین ابزارهای ساختمان‌سازی، انجام می‌گیرد، همان پول‌هایی است که به صورت وام‌های بانکی بدون‌بازگشت و پول‌های گمشده این چند دهه گذشته سر برآورده است. شاید پخش اعظم آن را بانک‌های با مجوز و بی‌مجوزی که مانند همه کشورهای پیشرفته جهان، دغدغه کمک به بخش صنعت و کشاورزی نداشته‌اند، بلکه سودهای سالانه و افزایش سرمایه سالانه آنها فقط صرف ساختن مسکن تجملی و میلیاردی شده است. پروژه‌های مسکن ارزان‌قیمت، به علت سودآورنبودن و استفاده از بی‌کیفیت‌ترین مصالح متوقف می‌شود و مستغلات رشد می‌کند. زمین‌خواری و کوه‌خواری و درخت‌خواری و معامله سودآور بر سر فرسایش خاک و نشست زمین هیولایی است که سر برمی‌آورد.

از نمی‌پرسند

در تغییر کاربری‌ها هرگز از مردم محلی و همسایه‌ها نمی‌پرسند که آیا دوست دارید جرتقیل برچی که دارد دیواربه‌دیوار شما ساخته می‌شود یا فقط چند متر با شما فاصله دارد، همچون هیولایی مهیب به فضای بالای سر شما تجاوز کند یا نه؟ مردم محلی باید پرواز جرتقیل‌ها و اشراف آنها را بر خانه‌های کوتاه‌قدشان تحمل کنند. آنها باید دود بی‌وقفه گازوئیل ژنراتورها و دیگر ماشین‌های سنگین را که درجا کار می‌کنند تحمل کنند. باید اشغال پیاده‌روها و تغییر مسیرها و ترافیک اکسون و ترافیک‌های چندین‌برابر آینده را تحمل کنند.

باید وحشت بروانی خانه‌هایشان را بر اثر گودبرداری‌هایی به عمق چندین هفت، هشت طبقه زیر زمین تحمل کنند. باید اشغال صددرصد پیاده‌روها را تا آینده‌های نامعلوم و اشغال قطعی آنها را به‌عنوان ایوان و باغچه و جای پارک و رمپ و... بناهای تازه‌احداث‌شده تحمل کنند. باید تحمل کنند که فلان برج، به هر دلیل، متوقف شده، خلاfi یا کمبود بوده... تا هر زمانی که باشد داربستش سرر یا باشد- داریم برج‌هایی را که بیش از ۲۰ سال است دارند ساخته می‌شوند - هر چند که حتی، اگر هم ساخته شوند، همین مصیبت با مجوز تازه برای لچک دیگری و نابودی باغ

زیستن در فاجعه!



شهرام اقبال‌زاده

ما فاجعه را زیسته‌ایم، امروز پلاسکو، فردا کجا؟ از همه اینها مه‌تر، چرا؟ مدیریت کلان، مدیریت شهری، مدیریت مجتمع‌ها و... چه می‌کنند؟ ما که توان مهار فاجعه‌ای در این حد را نداریم، این‌همه برج و بارو را که نه برای رفاه شهروندان که به‌قصد سوداگری ساخته می‌شوند، چرا ساخته‌ایم؟ فروریختن پلاسکو صدها خانواده را داغدار کرد و فرزندان را تا ابد سوگوار و چشم‌انتظار آغوشی گرم و لبخندی از سر مهر! فرویزی پلاسکو نماد آغاز یک پایان است، پایان ساختمانی که بنیادی مستحکم ندارد و بی‌ریزی آن درست انجام نشده است! پلاسکو، هم‌زمان با گسترش مدرنیزاسیون و توسعه شتابان سرمایه‌داری وابسته و بی‌توجه به معماری و فرهنگ ایرانی ساخته شد و نماد چنین مدرنیزاسیون بی‌ریشه‌ای بود. شوربختانه، پس از انقلاب نیز با نوسانات و سردرگمی‌های بسیار، نته‌تا در پروژه‌های کلان اقتصادی همان الگو را - که رهنمود بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود - بی‌گرتیم که در زمینه شهرسازی و عمران شهری چهارنعل به‌سوی الگوی بلندمرتبه‌سازی و برج‌سازی و فروش تراکم تاختیم. پیامد آن، گذشته از بورس‌بازی زمین و مستغلات و گرانی مسکن و ایجاد تورم، افزایش آلودگی و سنگینی ترافیک و افزون‌بران خطرهای هولناک مربوط به ایمنی در هنگامه بلایای طبیعی و آتش‌سوزی است. فرویزی پلاسکو، فرویزی توهم شبه‌مدرنیزاسیون بی‌ریشه و ارزش‌های تحمیلی آن است. دریغ‌ا که این الگوی پرزرق‌وبرق پیام‌آور مرگ تدریجی بسیاری از ارزش‌های اخلاقی است. ما همه در حال مرگیم، مرگی آهسته و پیوسته‌ا ما فاجعه را زیسته‌ایم، ما جغدهای ویرانه‌های بنای فرهنگی فروریخته‌ایم! تسلیت به فرزندان‌ی که از امشب پدر یا مادر یا نان‌آور و پشت‌ونیا‌هشان را هرگز نخواهند دید! ما همه فروریخته‌ایم، ما فاجعه را زیسته‌ایم، ما مرگ را زیسته‌ایم!



نیره توکلی جامعه‌شناس

این یادداشت درباره خطر برج‌سازی در معابر تنگ و باریک بود و گویی هشداری برای حوادثی مانند آنچه در ساختمان پلاسکو رخ داد. گذشته از هر عاملی که باعث فاجعه شد و جان شهروندان و آتش‌نشانان عزیز و متخصص و دلسوزمان را گرفت، بیایید فکر کنیم که ساختمان‌هایی که در کوچه‌پس‌کوچه‌های پرترافیک و پرازحام کنونی ساخته می‌شود و با ابعادی ده‌ها برابر پلاسکو، با نظارت‌هایی که وجود ندارد- زیرا که، اگر وجود داشت، اصلا چنین ساختمان‌هایی مجوز ساخت نمی‌گرفتند، چه رسد به اینکه ساخته شوند- گذشته از نابودی زیستگاه‌های انسانی و افزون بر آلودگی هوا، در صورت بروز حوادثی مانند آتش‌سوزی یا زلزله، چه قربانی‌هایی که نخواهد گرفت. خیابان جمهوری عریض است و کمکرسانی آن هم با مشکل مواجه بود. کوچه‌پس‌کوچه‌های هم‌اکنون پر از ترافیک و بی‌درو و راه‌گریز را چه کنیم؟ چرا جان انسان‌ها را چنین راحت فدای منافع شخصی می‌کنیم؟ سیل و زلزله و آتش‌سوزی و آلودگی را باید جدی گرفت.

روزگاری، دامنه‌های البرز عرصه کوهنوردی و پیاده‌روی بود. همه روزهای تعطیل و غیرتعطیل، کوهنوردان حرفه‌ای و کوهنوردان غیرحرفه‌ای و کسانی که می‌خواستند نفسی بکشند و طبق توصیه‌های پزشکان، حجم ریه‌هایشان را افزایش دهند، به این دامنه‌های زیبا پناه می‌آوردند. اکنون، پیاده‌روی و کوهنوردی خطرناک و مرگ‌آفرین شده است. چه بسیار کسانی که به هوای روزگاران گذشته قصد پیاده‌روی و کوهنوردی کرده‌اند و حاصل، سکنه و مرگ بوده است؛ کافی است نگاهی به آمار افراد سرشناس که در این چندساله اخیر در زمستان درگذاشته‌اند بیندازیم. نه پیاده‌رویی باقی مانده و نه دامنه‌ای در دسترس و نه هوایی.

چماق‌های ترسناک دشمنی به نام از بالای سر تهران

تا دو دهه پیش، چشم‌انداز دامنه‌های البرز روح‌بخش و زیبا بود و پر از باغ و سرسبزی و کوچه‌باغ. امروز حمله بی‌رحمانه دشمنی به نام آژ چیزی از آن مناظر چشم‌نواز و پاکیزه برجا نگذاشته است. اکنون چشم‌انداز شمیرانات را از هر زاویه‌ای که بنگری، جنگلی است از شهرک‌های در حال ساخت که بی‌هیچ قاعده‌ای در هر لچک زمینی و در جهت‌های مختلف و کج‌وکوله شده‌ای می‌شوند. برهیب وحشتناک ده‌ها جرتقیل بر فراز هر یک از آنها نشانی است از ده‌ها کارگاه هم‌زمان شهرک‌سازی با ابعاد غول‌آسا. همچون آژدهایی دیوانه و چماق‌دردست به هرسو می‌چرخند و از دهان ژنراتورهای آنها دود گازوئیل آسمان شهر را تیره می‌کند. این آژدها- جرتقیل‌ها، این چماق‌های وحشتناک بر سر تهران نشان می‌دهند که کارزار نابودی شمیرانات و دامنه‌های البرز با سلاح‌های پیشرفته انجام می‌گیرد و کار بسیارسپار از ساختمان‌سازی منطقی و معقول گذشته است. جهت‌های مختلف جرتقیل‌ها و پرواز آنها بر سر خانه‌های همسایه، بلشوی کارزاری را نشان می‌دهد که قصد آن فقط نابودی زیستگاه‌های انسانی و نباتی و جانوری است؛ نشان می‌دهد برای شهرداری، در دادن مجوز، نه مساحت زمین اهمیتی داشته و نه نسبت بنا به کل زمین. ازهمین‌رو است که جرتقیل‌ها از مساحت زمین خود که بیرون می‌زنند، به کنار، عرض معابر را هم می‌پیمایند و ده‌ها متر به فضای بالا یا محوطه‌های خانه‌های اطراف تجاوز می‌کنند. به همین دلیل است که بر اثر گودبرداری‌های بی‌رویه به خانه‌های مجاور آسیب می‌زنند و گاه حادثه‌آفرین و مرگ‌آفرین می‌شوند. سرب و دود گازوئیل ژنراتورها و انواع و اقسام ماشین‌های سنگین بی‌وقفه و شبانه‌روز در حال ندادکردن دامنه‌ها و گودبرداری برای احداث برج‌هایی با هفت، هشت طبقه زیر زمین و ۲۰ طبقه روی زمینند و انکار هرچه کوچکیس‌کوچه باشد، احداث برج‌های ۴۰۰ واحدی و هزار واحدی بیشتر به مذاق سوداگران مرگ می‌چسبد. نابودی باغ‌های زعفرانیه و نابوران و فرمانیه و دیگر مناطق نزدیک به دامنه البرز، در پی کسب سود، نامی برانزده‌تر از سوداگری مرگ ندارد.

چرا دامنه‌البرز؟

آیا باغ‌ها جزء بافت‌های فرسوده به‌شمار می‌آیند؟ آیا خاک‌برداری و گودبرداری در دامنه‌های البرز که روی گسل زلزله است، توجیهی دارد؟ آیا مجوزدادن به تغییر کاربری برای برج‌سازی و شهرک‌سازی، در معابر تنگ و باریک که همین حالا هم در بیشتر ساعت‌های روز با ترافیک سنگین و هوای آلوده روبه‌روست، توجیهی دارد؟ آیا حساسیت مأموران شهرداری فقط برای تغییر دکوراسیون داخلی بناهای کوچک است؟ یا در معابری که هم‌اکنون هم پیاده‌رو ندارند، باید مجوز ساخت هزاردرصد قطعه زمین را داد؟ آیا ایجاد محدودیت برای جداکردن چهار طبقه باید مختص جاهایی باشد که زمین بیشتر و معابر باتری دارند، اما ارزان‌ترند؟ آیا باید مجوز